

تبیین و تحلیل بن‌مایه‌های اساطیری در قصه «درخت زندگی»

عظیم جبارہ ناصرو^{۱*}

(دریافت: ۱۳۹۸/۵/۲ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۶)

چکیده

بررسی دقیق و سنجیده قصه‌ها می‌تواند درک درستی از باورها، اندیشه‌ها، شیوه زندگی، توتم‌ها، اسطوره‌ها و کهن‌الگوهای یک قوم در اختیار پژوهشگر بگذارد. یکی از این قصه‌ها - که تاکنون در هیچ منبع مکتوبی ثبت نشده - قصه «درخت زندگی» است که در منطقه کوهمره - سرخی فارس رایج است. این قصه به گونه‌ای با بن‌مایه‌های اساطیری درآمیخته است که تعیین مرز دقیق میان قصه و اسطوره در آن بسیار دشوار است. هدف نگارنده، بررسی این بن‌مایه‌ها در قصه «درخت زندگی» است. برای انجام این کار، نخست به شیوه میدانی، قصه از راویان متعدد ثبت و ضبط شده و سپس به شیوه توصیفی - تحلیلی به بررسی بن‌مایه‌های اساطیری پرداخته شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که چند بن‌مایه اصلی، محورهای اساسی قصه را تشکیل می‌دهند: ۱. قهرمان قصه، عوامل زایش - گاو، دختر، ابرهای باران‌زا را از چنگ نیروهای شر - دیوان نجات می‌دهد و طراوت و سرسبزی را به جهان بازمی‌گرداند. ۲. قهرمان و همراهانش از شش‌خان برای بازگشت به خانه می‌گذرند. ۳. قهرمان قصه به سوی درخت زندگی - درخت انار که در مرکز و محور عالم قرار دارد حرکت می‌کند و پس از زندانی کردن نگهبان درخت، از میوه درخت می‌چیند. ۴. درخت انار و درخت انجیر به منزله نمادهای باروری در قصه مطرح می‌شوند. اسطوره باروری و تلاش قهرمان برای رسیدن به میوه بارورکننده، یکی از محورهای اصلی داستان است. ۵. ایزد سروش با عنوان «سروشی غیبی» در نقش هدایتگر و راهنمای قهرمان قصه ظاهر می‌شود.

واژه‌های کلیدی: انار، باروری، درخت زندگی، دیو، سروش، شش‌خان، گاو.

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جهرم (نویسنده مسئول).

*azim_jabbareh@yahoo.com

۱. مقدمه

قصه‌ها و افسانه‌ها بخشی از گنجینه ادبیات فولکلوریک هر ملت هستند. واکاوی این بخش از ادبیات، داده‌های گرانسنگی درباره شیوه زندگی، نحوه اندیشیدن، اسطوره‌ها و آداب و رسوم هر ملت در اختیار ما می‌گذارد. نگارنده در این جستار کوشیده است بازتاب بن‌مایه‌های اساطیری در قصه عامیانه و شفاهی «درخت زندگی» را بررسی کند. بنابراین، نخست این روایت را از ۵ نفر از روستاییان شنیده و ضبط کرده و سپس با سنجش روایت‌های مختلف با یکدیگر، کامل‌ترین روایت را مبنا قرار داده است. نکته مهم این است که این روایت‌ها در عین مشابهت در محورهای اصلی قصه، تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. نام قصه در هیچ کدام از روایت‌ها یکسان نیست. درخت انار، درخت خوشبختی، درخت و گل نسا، از نام‌های دیگر این قصه است. در چهار روایت، برخی از حوادث داستانی حذف شده و قصه بسیار کوتاه است. تنها در یک روایت - که راوی آن از همه کهن‌سال‌تر است - قصه آغاز و پایان روشنی دارد و قصه نسبتاً طولانی است. نکته مهم دیگر اینکه بیشتر راویان بیان دارند که بخش‌هایی از قصه را از یاد برده‌اند.

اهمیت این گونه از پژوهش‌ها در حفظ و ثبت بخشی از ادبیات این مرز و بوم است که در آستانه فراموشی و گاه نابودی قرار گرفته‌اند. با اینکه بیش از دو سده از شروع جدی مطالعات دانشمندان علوم انسانی درباره ادبیات عامه می‌گذرد؛ اما هم‌چنان دست‌کم در کشور ما این گونه از مطالعات جایگاه خود را نیافته است. ماکسیم گورکی درباره اهمیت این بخش از ادبیات می‌گوید: «بدون شناخت ادبیات فولکلور، شناخت تاریخ ملت‌ها ممکن نیست» (سپیک، ۱۳۸۴: ۱۳). از سویی، با گسترش مدرنیسم و مظاهر آن در جامعه، رشد شهرنشینی، مرگ پیران و سال‌خوردگان، بی‌علاقگی نسل جوان به قصه‌ها و باورهای گذشتگان و عواملی از این دست، این بخش غنی از ادبیات در حال نابودی است. نگارنده بر خود واجب می‌داند، برای حفظ بخشی از این گنجینه به‌قدر وسع بکوشد.^۱

۲. پیشینه پژوهش

درباره این قصه و تحلیل بن‌مایه‌های اساطیری آن تاکنون هیچ پژوهشی انجام نشده است؛ اما پیش از این دیگر پژوهشگران به بررسی قصه‌هایی مشابه با این رویکرد

پرداخته‌اند. برای نمونه، فرزانه مظفریان (۱۳۹۱). در مقاله «اسطوره و قصه‌های عامیانه» به بررسی رگه‌های اسطوره‌ای در قصه‌های عامیانه پرداخته است. زهرا انصاری و همکاران (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی و طبقه‌بندی انگاره اساطیری درخت - مرد در قصه‌های عامیانه هرمزگان» کوشیده‌اند این انگاره را در چهار بخش ازدواج دختر با درخت، بارور شدن زن به وسیله درخت، باور به حضور دیو یا جن مذکر در درخت و پیکرگردانی درخت - مرد و مرد - درخت بررسی کنند. مرتضی حیدری (۱۳۹۶) در جستاری با عنوان «تبیین و تحلیل بن‌مایه‌های اساطیری در ساختار قصه ماه‌پیشانی» ساختارهای این قصه را بر پایه نظریه پراپ بررسی کرده است. وطن‌پور و نمیرانیان در مقاله «ریخت‌شناسی و تحلیل اسطوره‌ای قصه عامیانه دختر و درخت کنار» (۱۳۹۱)، کوشیده‌اند افزون بر ارائه الگویی برای بررسی قصه‌های عامیانه، بن‌مایه‌های اسطوره‌ای این روایت را نیز نشان دهند. چالاک نیز در مقاله «ایزدبانوان اساطیری در قصه‌های عامیانه» (۱۳۹۶) به بررسی شخصیت اساطیری ایزدبانو در سه بخش: ایزدبانو بزرگ مادر، همسر ایزد شهیدشونده و آناهیتا پرداخته است. محسنی و ولی‌زاده در جستاری با عنوان «بن‌مایه‌های توت‌میسیم در قصه‌های عامیانه ایران» (۱۳۹۰)، به بررسی توت‌م‌های جانوری و گیاهی در قصه‌های عامیانه پرداخته‌اند.

۳. چارچوب نظری و روش پژوهش

در این جستار کوشش شده است با استفاده از رویکرد نقد اسطوره‌ای، خوانشی روش‌مند از بن‌مایه‌های اسطوره‌ای موجود در متن قصه ارائه شود. روش پژوهش در این جستار کیفی و بر رویکرد اسطوره‌ای مبتنی است. از دیگر سو، نگارنده از دو روش میدانی و مطالعات کتابخانه‌ای بهره برده است؛ به این معنی که نخست با حضور در منطقه کوهمره‌سرخی و شنیدن روایت‌های گوناگون از افراد در سنین مختلف، کامل‌ترین روایت را که در عین حال از سوی کهن‌سال‌ترین فرد روایت می‌شود، مبنا قرار داده است، سپس با مطالعات کتابخانه‌ای و با استفاده از منابع مختلف در حوزه اساطیر جهان، به یادداشت‌برداری و تحلیل بن‌مایه‌های اساطیری موجود در قصه پرداخته است.

۴. خلاصه قصه «درخت زندگی»^۲

در روزگار دور، زن و شوهری به نام گرگی^۳ و گلنسا به خوبی و خوشی در کنار هم زندگی می کردند. تنها اشکال زندگی آن ها این بود که فرزند نداشتند. آن ها از مال و اموال دنیا قطعه زمینی کوچک و ورزاوی برای شخم زدن داشتند. در نزدیکی ده، درخت انجیری در کنار چشمه بود که هر کس آرزویی داشت به آن دخیل می بست. برخی هم زیر درخت قربانی می کردند تا زودتر به مراد دلشان برسند. گلنسا چندین بار دخیل بسته بود؛ اما بی فایده بود. از سویی، دیو ورزاو آن ها را دزدید. از حکم خداوند از روزی که ورزاو گم شد، دیگر کسی هم کشت و کار نکرد؛ بارانی نیامد. خلاصه، سال ها گذشت تا اینکه گرگی شبی از شب ها خواب عجیبی دید. او در خواب دید که سروشی غیبی دانه اناری به گلنسا داد. شکم گلنسا به محض خوردن انار بالا آمد. گرگی هراسان از خواب پرید.

فردای آن روز، گرگی ماجرا را برای گلنسا تعریف کرد. گلنسا آهی کشید و گفت: اگر قرار بود ما بچه دار شویم، تا حالا شده بودیم؛ اجاق ما کور است. به هر حال حکمت خداوند است؛ خدا را چه دیدی شاید هم شب شد و دوباره گرگی در خواب سروشی را دید. این بار سروشی خطاب به گرگی گفت: از قدیم خداوند گفته است: از تو حرکت، از من برکت! چرا بیکار نشسته ای؟ اگر گاوت را می خواهی و اگر می خواهی صاحب فرزند شوی، فردا دست زنت را بگیر و باهم راهی کوه شوید؛ اما یادتان باشد توشه چند روز را بردارید. بعد از هفت روز و هفت شب به بلندترین قله کوه می رسید که مرکز جهان است. در آنجا درخت انار تنومندی است که اژدهای بسیار بزرگی زیر آن خوابیده است. اژدها نمی گذارد کسی از آن درخت میوه بچیند. شما نباید سبب کشتن یا آزار اژدها بشوید. در نزدیکی درخت غاری است که اژدها شب ها در آن می خوابد. شما هر موقع به درخت رسیدید، صبر کنید تا شب فرا برسد. شب هنگام، دهانه غار را ببندید تا اژدها نتواند بیرون بیاید. بعد از درخت یک دانه انار بچین و به همسرت بده. مبدا بیشتر بچینی که اثر نمی کند. درضمن، راه برگشتان هم بسیار سخت است. هنگام برگشت، باید از راه دیگری برگردید که اژدها نتواند پیدایتان کند. یادتان باشد که هر روز مشکلی سر راهتان سبز می شود. در همین لحظه، گرگی از خواب بیدار

شد. خلاصه، فردای آن روز، گرگی به همسرش گفت: برای یک هفته خورد و خوراک آماده کن که باید به سفر برویم. زن گفت: مثل اینکه یادت رفته همه جا قحطی شده! خورد و خوراکمان کجا بود؟ در این قحطی و گرسنگی چه وقت سفر است؟ گرگی ماجرا را برای زنش بازگو کرد. زن که روزنه‌امیدی در دلش باز شده بود، مثل برق مقداری آرد بلوط آماده کرد و به همراه شوهرش راه افتادند.

آن‌ها هفت روز و هفت شب راه رفتند تا به درخت انار رسیدند. وقتی به درخت رسیدند، ظهر بود. طبق گفته‌ی سروش ناچار بودند تا شب صبر کنند تا اژدها به درون غار برگردد. خلاصه، شب فرا رسید و اژدها درون غار رفت. گرگی و گل‌نسا با ذوق و شوق و البته، ترس، دهانه‌ی غار را مسدود کردند؛ سپس نزدیک درخت انار آمدند. گرگی بالای درخت رفت و دانه‌ی اناری برای گل‌نسا چید و پایین آمد. گل‌نسا دانه‌ی انار را خورد و راهی شدند. در راه برگشت، گرگی صدای گاوی شنید. رو به همسرش کرد و گفت: شک ندارم که این صدای گاو خودمان است. گل‌نسا گفت: بهتر است گاو را رها کنیم و برویم. اگر دیو باخبر بشود، گرفتار می‌شویم. گرگی گفت: چاره‌ای نداریم. باید گاو را با خودمان به ده برگردانیم. شاید قدم گاو خیر بود و باران هم بارید. آن وقت برای شخم زدن به گاو نیاز داریم. زن که دید چاره‌ای ندارد، سری تکان داد و گفت: هر طور خودت صلاح می‌دانی.

خلاصه، به دنبال صدا راه افتادند. رفتند و رفتند تا به باغی بسیار بزرگ رسیدند. دیو که بوی آن‌ها را حس کرده بود، خود را سر راه آن‌ها قرار داد و گفت: خوش آمدید. بگویید بینم در باغ من چه می‌خواهید؟ گرگی می‌دانست که نباید واقعیت را بگوید. بنابراین، گفت: من و همسرم در این کوه گم شده‌ایم. آب و غذا هم نداریم. گفتیم شاید در این باغ چیزی برای خوردن پیدا شود. دیو که چهره‌ای مهربان به خود گرفته بود، گفت: در باغ من همه چیز پیدا می‌شود. باید برای ناهار مهمان من باشید. زن و شوهر که می‌دانستند چاره‌ای جز قبول کردن ندارند، به ناچار پذیرفتند. خلاصه، دیو غذایی از گوشت گاو برای آن‌ها آورد. گرگی که گوشت گاو نمی‌خورد و شک کرده بود گوشت گاو باشد، پرسید کاغولک! این گوشتی که برای ما آورده‌ای، گوشت چه حیوانی است؟ کاغولک قاه قاه خندید و گفت: گوشت گاو خودتان است! بخورید! خوشمزه است!

گرگی عصبانی شد و به کاغولک حمله کرد. کاغولک در یک حرکت زن و شوهر را گرفت و در قفس بزرگی انداخت که ورز او هم درون آن بود. گرگی با دیدن ورز او خوشحال شد. گلنسا به گرگی گفت: حالا چه خاکی به سرمان بریزیم؟ گرگی گفت: نگران نباش. من می‌دانم چطور از دست این دیو رها شوم.

خلاصه، گرگی کاغولک را صدا زد و گفت: اگر ما را رها کنی، هدیه بسیار خوبی به تو می‌دهم. دیو گفت: چه هدیه‌ای؟ گرگی گفت: آینه. دیو گفت: باید اول آینه را ببینم. گرگی گفت: من به تو اعتماد ندارم. بیا با هم معامله کنیم. تو یک شیشه داری؛ آن را به من بده تا من هم آینه را به تو بدهم. دیو که از نیت گرگی خبر نداشت، شیشه عمر خود را به دست گرگی داد. گرگی به محض گرفتن شیشه آن را بر زمین زد و دیو مانند دود سیاهی به آسمان رفت. گرگی در قفس را باز کرد و از آنجا بیرون آمدند. روز دوم به دشتی رسیدند که از آسمان برف و تگرگ شدید می‌بارید. بارش برف و تگرگ آنقدر شدید بود که نمی‌توانستند قدم از قدم بردارند. گرگی، گلنسا را سوار ورز او کرد و به سختی از آن دشت عبور کردند. روز سوم به دشتی بسیار سرسبز رسیدند که پر از درختان میوه بود. زیر یکی از درختان، سفره رنگارنگی پر از غذا پهن بود. زنی بسیار زیبا با موهای بور کنار سفره نشسته بود. همین که چشمش به گرگی و همراهانش افتاد، خندید و گفت: خوش آمدید! حتماً باید گرسنه باشید. بفرمایید! گرگی گفت یاالله و نزدیک شد. همین که کلمه الله از دهان گرگی بیرون آمد، زن تبدیل به پیرزنی زشت شد که مانند دیو خرناس می‌کشید. گرگی فهمید که این زن جادوگر است. بنابراین، با چوب‌دستی چنان بر سر زن کوبید که قالب تهی کرد.

خلاصه، حسابی از غذاهای سفره خوردند و راهی شدند. رفتند و رفتند تا روز چهارم به چاهی رسیدند که از درون آن صدایی شنیده می‌شد. گرگی به درون چاه خم شد و گفت: چه کسی درون چاه است؟ صدا گفت: من دختر پادشاه هستم. گرگی گفت: درون چاه چه می‌کنی؟ دخترک گفت: الان هفت سال است که دیو مرا دزدیده و درون این چاه اسیر کرده است. اگر مرا از این چاه بیرون بیاوری، پدرم به تو پاداش خیلی خوبی خواهد داد. گرگی طنابی به گردن ورز او بست و درون چاه رفت. خلاصه، طناب را دور کمر دختر پیچید و او را از چاه بیرون آورد. دیو که بوی آن‌ها را حس

کرده بود، خودش را به چاه رساند و با گرگی گلاویز شد. ورز او به داد گرگی رسید و با لگدی کار دیو را ساخت.

خلاصه، آن‌ها دوباره به راه افتادند تا روز پنجم به یک دوراهی رسیدند. بر سر یک راه شیری درنده نشسته بود و بر راه دیگر اژدهایی بسیار بزرگ خوابیده بود. گرگی با خودش فکر کرد هیچ شانس برای عبور از شیر نخواهند داشت. بنابراین، تصمیم گرفت نقشه‌ای بکشد تا از راه اژدها برود. بنابراین، درون جعبه بسیار بزرگی رفت و به گل‌نسا گفت: جعبه را به گردن ورز او ببند تا مرا جلوی اژدها رها کند. بعد شما پشت درختان بروید تا جای‌تان امن باشد. گل‌نسا اول من کرد؛ اما بعد دید چاره‌ای ندارد. خلاصه، گرگی را درون جعبه گذاشتند و پشت درختان پنهان شدند. ساعتی بعد، اژدها که حسابی گرسنه شده بود، از خواب بیدار شد. بوی گرگی به مشامش رسید. به صندوق حمله برد و آن را بلعید. گل‌نسا که از دور این صحنه را می‌دید، از ترس غش کرد و روی زمین افتاد. از سوی دیگر، گرگی که صحیح و سالم وارد شکم اژدها شده بود، خنجرش را بیرون آورد، شکم اژدها را درید و بیرون آمد. اژدها مدتی از درد به خود پیچید و مرد. گرگی به سمت درختان دوید و دید که زنش بی‌هوش شده است. مقداری آب روی صورت زن پاشید تا به‌هوش آمد.

خلاصه، همدیگر را در آغوش گرفتند و راه افتادند. رفتند و رفتند تا روز ششم به رودخانه بسیار عمیقی رسیدند که هیچ کس نمی‌توانست از آن عبور کند. گرگی هر چه فکر کرد، عقلش به جایی نرسید. رو به همسرش کرد و گفت: بهتر است ساعتی استراحت کنیم شاید راهی پیدا کردیم. خلاصه، هر دو خوابیدند. گرگی به محض اینکه به خواب رفت، سروشی را در خواب دید. سروش به گرگی گفت: نگران نباش! دست همسرت را بگیر و با هم به برکت فرزندان بدون خطر از آب عبور کنید. گرگی از خواب که بیدار شد، رو به زنش کرد و گفت: برخیز که باید برویم. گل‌نسا گفت: چطوری؟ غرق می‌شویم! گرگی گفت: دستت را به من بده و بیا. خلاصه، گرگی، دست همسرش را گرفت و افسار ورز او را هم در دست دیگرش، به حکم خداوند به سلامت از آب گذشتند. گرگی رو به همسرش کرد و گفت: به امید خدا فردا به خانه می‌رسیم؛ اما اول باید دختر پادشاه را به قصر برسانیم و بعد به خانه برویم. خلاصه، فردای آن

روز به قصر پادشاه رسیدند. پادشاه که با دیدن دخترش سر از پا نمی‌شناخت، دستور داد هفت روز و هفت شب مراسم پای‌کوبی برگزار کردند و دستور داد هم‌وزن گرگی به او طلا بدهند. خلاصه، گرگی به همراه گل‌نسا و ورزاو، راهی خانه شدند. از حکم خداوند، هفت روز و هفت شب باران بارید و دوباره همه جا سبز و پر طراوت شد. بعد از نه ماه پسرشان هم به دنیا آمد و سال‌ها خوش و خرم در کنار هم زندگی کردند.^۴

۵. بحث و بررسی

۵ - ۱. نجات عوامل زایش

یکی از بن‌مایه‌هایی که در اساطیر و به‌ویژه اساطیر هند و ایران دیده می‌شود، نجات عامل زایش از چنگ دیو است. سرکاراتی در این باره می‌نویسد: «در اسطوره، هیولا یا اژدهایی اهریمنی بر زمین چیره می‌شود. چیرگی و سروری این دیو سبب سترونی می‌گردد تا اینکه ایزدی، این مظهر پلیدی را می‌کشد و زمین را بارور می‌کند...» (۱۳۸۵: ۲۱۶). این بن‌مایه اساطیری به این شکل است که بیشتر، زن و یا گاو به‌منزله عوامل زایش در چنگ عامل خشک‌سالی / بدی گرفتار می‌شوند؛ سپس قهرمان داستان با کشتن عامل خشک‌سالی / بدی و آزاد کردن عامل زایش، دوباره طراوت و سرسبزی را به جهان باز می‌گرداند. این بن‌مایه به‌کرات در اساطیر ملل دیده می‌شود. برای نمونه، اسفندیار با کشتن ارجاسب تورانی، همای و به‌آفرید را نجات می‌دهد (ر. ک: فردوسی، ۱۳۹۴: ۱۲۶ / ۳ - ۱۲۸). فریدون در / اوستا، شهرنواز و ارنواز را از چنگ ضحاک می‌رهاند (ر. ک: یشت‌ها، ۱۳۷۷: ۱۹۳؛ فردوسی، ۱۳۹۴: ۴۲ / ۱ - ۴۶). در اساطیر هندی، ایندار، گاوها یا ابرهای باران‌زا را از چنگ ورتره نجات می‌دهد (ر. ک. جلالی نایینی، ۱۳۷۲: سرود ۲۷، بند ۲ تا ۹). در اساطیر هند، رامایانا، سیتا را از چنگ دیوی به نام راوانا نجات می‌دهد (راماین، ۱۳۵۵: ۲۷). بهار درباره بن‌مایه ربوده شدن عامل زایش می‌نویسد:

... اهی در کوهی دوردست ساکن است و گاوهای شیرده را دزدیده و ایندار، خدای جنگاور، هر سال به این کوهستان‌ها می‌رود، آهی را می‌کشد و این گاوهای شیرده را آزاد می‌کند. گاوهای شیرده در اینجا نماد ابرهای باران‌آور هستند. درواقع،

این‌درا این گاوهای ماده را که در کوه‌ها هستند و این ابرهای باران‌زا را آزاد می‌کند تا ببارند. گاهی از این گاوهای ماده به‌عنوان زنانی که دزدیده شده‌اند، صحبت است که این‌درا می‌رود و زن‌ها را آزاد می‌کند (۱۳۸۴: ۳۱۱).

این بن‌مایه پرتکرار اساطیری در این قصه نیز به ظرافت آمده است. در ابتدای قصه تأکید می‌شود که بعد از دزدیده شدن گاو، خشک‌سالی همه جا را فرا می‌گیرد و از سوی دیگر، پس از بازگشت گاو از چنگ دیو، هفت سال خشک‌سالی به پایان می‌رسد و هفت روز و هفت شب باران می‌بارد. نکته مهم در این قصه این است که در داستان‌ها و روایت‌های اساطیری و حماسی، بیشتر یکی از عوامل زایش، یعنی زن، گاو و یا ابرهای باران‌زا در چنگ عامل خشک‌سالی اسیر شده‌اند؛ اما در این قصه، همه عوامل زایش اسیر شده‌اند. گاو، در چنگ دیو و در قفسی بزرگ اسیر شده است و دختر در چنگ دیو دیگری در بن چاه زندانی است. هر چند در قصه، آشکارا سخنی از در بند بودن ابرهای باران‌زا نشده است؛ اما به‌صورت غیرمستقیم به نبود باران و ابر اشاره شده است. قهرمان قصه، برای رهایی گاو از چنگ دیو، دست به حيله‌گری می‌زند و با شکست شیشه عمر او، گاو را نجات می‌دهد. برای نجات عامل زایش دوم، کار خاصی انجام نمی‌دهد و تنها با بستن طناب دختر را از بن چاه بیرون می‌آورد؛ هر چند که نبرد کوتاهی هم با دیو به‌منزله عامل خشک‌سالی دارد. عامل زایش سوم - ابرهای باران‌زا - بلافاصله پس از رسیدن به خانه و تحویل دادن دختر به پادشاه گویی آزاد می‌شوند؛ زیرا بلافاصله، هفت روز و هفت شب باران می‌بارد. نکته مهم دیگر این است که در قصه عامیانه، عامل خشک‌سالی، دیو است. در کنار این شباهت‌ها، دو تفاوت نیز میان روایت قصه با دیگر اسطوره‌ها دیده می‌شود: نخست اینکه خلاف دیگر روایات که گاو ماده است، در این قصه، گاو نر ورزوا است. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که آیا گاو نر هم با زایش، باران و حاصلخیزی ارتباطی دارد؟ بررسی‌های نگارنده نشان می‌دهد که ورزوا پیوند عمیقی با باروری، باران و حاصلخیزی دارد. بر اساس بندهش، نخستین آفریده اهورامزدا، ورزوا است (دادگی، ۱۳۹۵: ۶۶). یکی از صورت‌های تیشتر، گاو نری به‌نام ورزوا است که ده روز باران می‌باراند (ر.ک: یشت‌ها، ۱۳۷۷: ۳۲۹). در دیگر اساطیر ملل هم ورزوا با حاصلخیزی و باروری پیوند دارد. «در سراسر

قلمرو سومر باستان، ایزد ورزاو به نام انلیل، به عنوان خدای طوفان و خدای برتر حاصلخیزی پرستیده می‌شد. به واسطه قدرت او بود که آب به پیدایی آمد و کشتزاران سرسبز شدند و همه رویدنی‌ها رستند و انسان نیز به پیدایی آمد و از او حیات گرفت...» (وارنر، ۱۳۸۹: ۵۰۶ - ۵۰۷). در جزیره کرت نیز ورزاو با خورشید و حاصلخیزی پیوند دارد (درباره پیوند ورزاو با حاصلخیزی ر. ک: سجادی راد و سجادی راد، ۱۳۹۰: ۴۰ - ۴۱). دیگر اینکه در روایت‌های دیگر پهلوان به نیت نجات عامل زایش می‌رود؛ اما در قصه، دست‌کم در مورد نجات زن از چاه، پهلوان ناخواسته صدای او را می‌شنود و او را آزاد می‌کند.

نکته مهم دیگر این است که گاو در این قصه توت‌م^۵ است. در بخشی از قصه، کاغولک غذایی پیش روی گرگی و همسرش می‌گذارد که از گوشت گاو است؛ گرگی که شک دارد گوشت گاو باشد یا نه، از کاغولک می‌پرسد و کاغولک هم به طنز پاسخ می‌دهد که گوشت گاو خودتان است. گرگی و همسرش از خوردن گوشت گاو امتناع می‌کنند؛ زیرا «از ویژگی‌های بارز توت‌م‌ها، ممنوعیت غذایی آن‌هاست» (حیدری، ۱۳۹۶: ۱۵۶).

۵ - ۲. باروری به وسیله میوه انار

محور اصلی قصه، رفتن گرگی به همراه همسرش برای یافتن درخت انار به منزله عامل باروری است. گرگی و همسرش که از داشتن فرزند ناامید شده‌اند، به کمک ایزد سروش - سروشی غیبی - راهنمایی می‌شوند تا برای یافتن درخت انار راهی کوه شوند. این بن‌مایه اساطیری - بارور شدن زن به وسیله گیاه، درخت - در میان ملل مختلف دیده می‌شود. در هند، زنان برای برطرف کردن نازایی آب انار می‌نوشند. در گابون نیز انار نماد باروری است (ر.ک: شوالیه و گربران، ۱۳۷۸: ۲۵۰). در اسطوره‌های رومی، دیونیزوس آژدیس‌تیس را مست کرد و آلت مردی وی را برید. از خون آلت اناری روید. نانا، اناری از این درخت خورد و باردار شد (پرون، ۱۳۸۱: ۱۶۷). در اسطوره‌های بین‌النهرینی نیز انار رمز باروری به شمار می‌رود (دو بوکور، ۱۳۷۶: ۱۳). در این قصه نیز، گل‌نسا با خوردن میوه انار باردار می‌شود. در تصویری دیگر، گرگی در خواب

تبیین و تحلیل بن‌مایه‌های اساطیری در قصه «درخت زندگی» _____ عظیم جبار ناصرو

می‌بیند، ایزد سروش به گل‌نسا دانه‌اناری می‌دهد که سبب بارداری گل‌نسا می‌شود. گفتنی است که انار میوه‌ای بهشتی است که در قرآن هم سه بار به آن اشاره شده است (ر.ک: انعام/ ۶، ۱۴۱، ۹۹؛ الرحمن/ ۵۵/ ۶۸).

۵-۳. گذر از هفت/چند خان

گذر از هفت/چندخان^۶ بن‌مایه‌ای اساطیری است که در اساطیر هندواروپایی نمود فراوان دارد. در حماسه‌های بزرگ جهان مانند شاهنامه، یلیاد و مانند این‌ها، پهلوان از مراحل دشواری می‌گذرد که درنهایت، او را به پهلوان کامل/ ابرپهلوان تبدیل می‌کند. گذر از این مراحل ویژه پهلوانان بزرگ و نامدار است. بررسی پیشینه این بن‌مایه در اوستا نشان می‌دهد که گرشاسب از مراحل دشواری مانند کشتن اژدهای شاخ‌دار، سناویذک دیو و ... می‌گذرد (ر.ک: پورداوود، ۱۳۷۷: ۲۳۷ - ۲۳۸). در شاهنامه نیز دو پهلوان بزرگ، رستم و اسفندیار از هفت‌خان می‌گذرند (فردوسی، ۱۳۹۴: ۱/ ۲۱۰ - ۲۲۴، ۳/ ۱۰۱ - ۱۳۰). افزون بر این‌ها، در دیگر منظومه‌ها و اساطیر هندواروپایی این بن‌مایه دیده می‌شود. برای نمونه، دوزاده خانی که هرکول از آن‌ها می‌گذرد (گریمال، ۱۳۶۷: ۳۸۱ - ۳۹۴)، چهار خان بلوروفون در ایلید هومر (هومر، ۱۳۷۷: ۲۲۰ - ۲۲۱)، گذر «تزه»، پهلوان بزرگ یونانی، برای بازگشت به موطن خویش (برن و همکاران، ۱۳۸۴: ۳۱ - ۳۶) و نمونه‌های بسیار دیگر در اساطیر ملل بیانگر اهمیت این بن‌مایه است.

در این قصه نیز، گرگی - هر چند که اشاره‌ای به پهلوان بودن او نمی‌شود و اعمال پهلوانی چندانی هم از او نمی‌بینیم - ناچار می‌شود برای بازگشت به خانه از شش مرحله دشوار بگذرد. نکته جالب در این قصه آن است که قهرمان داستان ابتدا به مقصد و هدف خود می‌رسد و سپس در راه بازگشت ناچار می‌شود، از مراحل دشوار بگذرد. گرگی برای بازگشت به خانه از مراحل زیر می‌گذرد:

۵-۳-۱. خان اول: در خان نخست، گرگی به همراه گل‌نسا وارد باغی می‌شوند که از آن دیو است. گرگی دیو را با عنوان «کاغولک» صدا می‌زند. مردمان این منطقه از دیرباز با این موجود آشنا هستند و باورهای خاصی نیز درباره او و کردارش دارند.

تقریباً کم‌تر قصه‌ای را در این منطقه می‌توان یافت که غول در آن نقشی نداشته باشد. عنوان صمیمانه «کاغولک» برای ایجاد صمیمیت با غول و فریب دادن اوست. گرگی در خان نخست، بدون درگیری و نبرد و با فریب دادن دیو، او را از میان برمی‌دارد. بر پایه باور بومیان منطقه، دیو شیشه عمری دارد که تنها راه از میان برداشتن او به‌دست آوردن شیشه عمر و شکستن آن است. مارزلف در این باره می‌نویسد:

...روح این دیو در شیشه‌ای است که در بدن یک حیوان یا یک شیء دیگر پنهان است، به‌نحوی که فقط با یافتن این شیشه و شکستن آن می‌توان بر دیو چیره شد ... با وجود نیروی فوق‌العاده و صفات فوق‌طبیعی‌اش، موجودی نادان و کندذهن است، پس همواره خود اوست که در اثر تملق‌ها و چرب‌زبانی‌های محبوبه‌اش، فریب خورده و نهانگاه شیشه عمر خود را برملا می‌کند (۱۳۹۱: ۴۶).

در این قصه نیز دیو نادان و کندذهن است و به‌راحتی از گرگی فریب می‌خورد و شیشه عمرش را در اختیار او می‌گذارد. گرگی نیز بدون درنگ شیشه عمر دیو را بر زمین می‌زند و او را ازمیان برمی‌دارد.

۵ - ۳ - ۲. خان دوم: در خان دوم، گرگی به همراه گل‌نسا و گاو از دشتی پر از برف عبور می‌کنند. در این مرحله نیز گرگی کار ویژه‌ای انجام نمی‌دهد؛ تنها گل‌نسا را بر پشت ورزاو می‌نشاند و از آن دشت می‌گذرند. در شاهنامه نیز اسفندیار در خان ششم از این مرحله می‌گذرد (فردوسی، ۱۳۹۴: ۳/ ۱۱۴ - ۱۱۹).

۵ - ۳ - ۳. خان سوم: در خان سوم، گرگی و همراهانش به دشتی سرسبز با درختانی میوه‌دار می‌رسند که زنی جادوگر زیر یکی از درختان سفره رنگارنگی گسترده است. گرگی ناخواسته لفظ جلاله «الله» را بر زبان می‌راند. زن جادوگر که در هیئتی بسیار زیبا خود را به آن‌ها نشان داده بود، به پیرزنی گندبو بدل می‌شود. گرگی که متوجه می‌شود، زن جادوگر بوده است، با چوب‌دستی بر سر زن می‌کوبد و او را ازمیان برمی‌دارد. در شاهنامه نیز رستم و اسفندیار در خان چهارم از این مرحله می‌گذرند (همان، ۲۱۴/ ۱ - ۲۱۵، ۳/ ۱۰۸ - ۱۱۱).

۵ - ۳ - ۴. خان چهارم: در خان چهارم، گرگی و همراهانش به چاهی می‌رسند که دختری در آن اسیر دیو شده است. گرگی به درون چاه می‌رود و دختر را به کمک گاو

از چاه بیرون می‌آورد. پس از بیرون آمدن از چاه، با دیو درگیر می‌شود که کار چندانی از پیش نمی‌برد. در این خان، گاو با ضربه لگد دیو را از میان برمی‌دارد.

۵ - ۳ - ۵. خان پنجم: در خان پنجم، گرگی و همراهانش به دوراهی می‌رسند که بر سر یک راه اژدها و بر راه دیگر شیری درنده خفته است. گرگی راه عبور از اژدها را انتخاب می‌کند. تنها در این خان است که شاهد دلاوری و جنگاوری گرگی هستیم. گرگی در این خان مانند اسفندیار، خود را درون جعبه‌ای قرار می‌دهد، به درون شکم اژدها وارد می‌شود و با دریدن شکمش بیرون می‌آید. در این خان خلاف دیگر خان‌ها کسی گرگی را یاری و همراهی نمی‌کند. نکته مهم در این خان وجود دوراهی است. در بیشتر هفت/چند خان‌ها پهلون بر سر دوراهی قرار می‌گیرد که یکی از راه‌ها بسیار دشوار و دیگری آسان‌تر است و پهلون راه دشوارتر را برمی‌گزیند (در این باره رک: همان، ۱/ ۲۱۰ - ۲۲۲، ۳/ ۱۰۲؛ مادح، ۱۳۸۰: ۶۱ - ۶۳؛ *شهریارنامه*، ۱۳۷۷: ۹۷). در قصه، به نظر می‌رسد گرگی راه آسان‌تر را انتخاب می‌کند؛ زیرا پس از تأمل به این نتیجه می‌رسد که گذر از شیر ممکن نیست.

۵ - ۳ - ۶. خان ششم: در خان ششم، گرگی و همراهانش از رودخانه می‌گذرند. نخست، گرگی و همراهانش برای عبور از رودخانه راهی نمی‌یابند و به ناچار قدری استراحت می‌کنند. نکته مهم در قصه این است که سروشی به خواب گرگی می‌آید و به او مژده می‌دهد که به برکت وجود پسر می‌تواند از آب بگذرند. به نظر می‌رسد گذر از آب کار هر کسی نیست و بیشتر، پهلوانان بزرگ از این آزمون می‌گذرند. در این قصه، نیز اگرچه سخنی از پهلوان بودن گرگی نیست؛ اما به نظر می‌رسد فرزندش دارای حمایتی ماورائی است؛ زیرا سروش آشکارا عبور گرگی و همراهانش از آب را به برکت وجود فرزند می‌داند. این بن‌مایه نیز در حماسه‌ها و اسطوره‌ها دیده می‌شود. از نگاه یونگ: «گذر از رود نماد تغییر رویه‌ای اساسی است» (یونگ، ۱۳۷۸: ۳۰۰).

در اساطیر، گذر از آب اهمیت خاص دارد. اغلب قهرمانان پیش از دست یافتن به موفقیتی بزرگ، از آب می‌گذرند. این شاید در اصل بر این پایه استوار باشد که با هر بار از آب گذشتن، تولدی تازه وقوع می‌یابد؛ چراکه آب با زهدان مادر مرتبط است و هر تولد تازه‌ای پاکی تقدس و قدرت تازه‌ای است (بهار، ۱۳۸۴: ۲۶۰).

افزون بر این، در میان برخی از اقوام و از جمله ایرانیان باستان، گذر از آب، نوعی آزمون محسوب می‌شده است (در این باره ر.ک: رضی، ۱۳۴۶: ۱۳۶۱). در شاهنامه نیز این بن‌مایه به‌کرات دیده می‌شود و بیشتر پهلوانان پس از گذر از آب بر دشمن پیروز می‌شوند (در این باره ر.ک: کوشش و کفاشی، ۱۳۹۰: ۱۳۶ - ۱۳۷). در این خان نیز، گرگی کار ویژه‌ای انجام نمی‌دهد و سروشی غیبی است که راه را به آن‌ها نشان می‌دهد.

۵ - ۴. قداست اعداد

تنها عددی که بارها در داستان تکرار می‌شود، عدد هفت است. گرگی و گل‌نسا، هفت روز و هفت شب راه می‌روند تا به درخت انار می‌رسند؛ دختر پادشاه، هفت سال در چاه زندانی است؛ پادشاه، به شکرانه آزادی دخترش، هفت روز و هفت شب، مراسم شادی و پای‌کوبی برگزار می‌کند؛ پس از بازگشت گرگی و گل‌نسا به ده، هفت روز و هفت شب باران می‌بارد. عدد هفت از مضامین بنیادی در اساطیر، ادیان و قصه‌هاست. این عدد در جنبه‌های مختلف فرهنگ بشری نفوذ یافته و حالتی قداست‌گونه دارد (درباره عدد هفت ر.ک: یاحقی، ۱۳۸۶: ۸۷۷؛ تواضعی، ۱۳۷۷: ۴۰ - ۴۷؛ روح‌الامینی، ۱۳۶۱: ۱۰۰۹ - ۱۰۱۱؛ والی، ۱۳۷۹). افزون بر اهمیت عدد در ادیان و اساطیر، این عدد در میان مردم این منطقه نیز دارای اهمیت ویژه‌ای است و در گفتارهای روزمره کاربرد فراوانی دارد.

۵ - ۵. دخیل بستن به درختان

«درخت، نماد خاطره‌های خفته و نغمه‌های آشنای دوران‌های کهن و افسانه‌سرایی خاموش و سرشار از روح بزرگ هستی است که در فرهنگ بشری، همیشه ارزشی آیینی و نمادین داشته و ارجمند شمرده می‌شده است و به‌عنوان پدیده‌ای رازآمیز و فراسویی گرامی بوده و در پاره‌ای آیین‌ها آن را می‌ستوده و مقدس می‌شمرده‌اند» (پورخالقی چترودی، ۱۳۸۰: ۹۲).

در بخش نخست قصه، از درخت انجیری در کنار چشمه یاد می‌شود که گل‌نسا برای صاحب فرزند شدن به آن دخیل بسته است. یکی از بن‌مایه‌هایی که در میان برخی

تبیین و تحلیل بن‌مایه‌های اساطیری در قصه «درخت زندگی» _____ عظیم جباره ناصرو

دیگر از ملت‌ها نیز دیده می‌شود، دخیل بستن به درختان برای رسیدن به مراد است. انصاری و همکاران در این باره می‌نویسند:

یکی دیگر از نمودهای غیرمستقیم انگاره درخت - مرد در باور به قدرت بارورسازی درخت، البته، به صورت نسبتاً عقلانی‌شده دخیل بستن به درخت یا نذر کردن به پیشگاهش ظاهر می‌شود. شاید بتوان گفت این باور مربوط به دورانی است که در آن سیر عقلانی شدن نسبی باورهای کهن در حال شکل گرفتن است (۱۳۹۳: ۱۰).

این سنت در میان ملل دیگر نیز دیده می‌شود. برای نمونه، در هند شمالی، درخت کتان مقدسی وجود دارد که یازدهم ماه فالگون (فوریه) بر پای آن نوشابه می‌ریزند، نخ‌قلمز یا زرد دور تنه‌اش می‌بندند و خطاب به آن برای باروری زنان، حیوانات و محصول دعا می‌کنند (فریزر، ۱۳۸۷: ۱۶۱). از سوی دیگر، بررسی اساطیر ملل نشان می‌دهد که در میان برخی از اقوام، درخت انجیر قدرت بارورکنندگی داشته است. برای نمونه، در جشن رومی برده‌های مؤنث در نقش زنان آزاد، زیر درخت انجیر وحشی جشن می‌گرفتند. شاخه‌ای از درخت می‌کنند و یکدیگر را با آن شاخه می‌زدند. این ضربات به منظور بارورسازی آن‌ها بوده است (همان: ۶۳۲).

۵ - ۶. درخت، محور عالم

در این قصه، گرگی برای رسیدن به درخت انار باید به بلندترین قله کوه برسد که مرکز جهان است. در برخی از اساطیر ملل، این باور و اندیشه دیده می‌شود که درختی خاص، مرکز و محور جهان است. الیاده در این باره می‌نویسد:

در اساطیر و افسانه‌های مربوط به درخت زندگی، غالباً به این تصور مکنون و ضمنی برخورده‌ایم که (می‌گوید) درخت زندگی در مرکز عالم واقع است و آسمان و زمین و جهان زیرین را به هم می‌پیوندد. این نکته مربوط به محل‌شناسی اساطیری، در معتقدات اقوام ساکن شمال کره زمین، چه آلتایی و چه ژرمنی، حائز اهمیت خاصی است؛ اما احتمالاً اصلی شرقی (در بین‌النهرین) دارد (۱۳۸۹: ۲۸۵).

در این قصه نیز درخت انار محور جهان قرار گرفته است. در اساطیر ملل بیشتر از این درخت با عنوان درخت زندگی یاد می‌شود. در اساطیر مانوی، درخت زندگی با

درخت کیهانی پیوند یافته است و به گونه درختی تناور با سه ساقه یا شاخه اصلی آشکار شده که نموداری از سه دوره کیهانی است (اسماعیل پور، ۱۳۸۷: ۲۸۹). به نظر می‌رسد «مقدس‌ترین درخت در میان اقوام و ملل گوناگون درخت زندگی است» (پورخالقی چترودی، ۱۳۸۰: ۹۶). ماهیت این درخت در اساطیر مختلف، متفاوت است. برای نمونه در اساطیر مصر، درخت چنار درخت زندگی است؛ در اساطیر بین‌النهرین، درخت زندگی ترکیبی از رستنی‌هاست؛ در ژاپن این درخت، ساکاتی نام دارد (درباره ماهیت این درخت در اساطیر مختلف، ر.ک: همان، ۹۶ - ۱۱۸). در این قصه نامی از درخت زندگی نیست؛ اگر بتوان باروری را گونه‌ای زندگی‌بخشی دانست، درخت انار این قصه نیز نمادی از همان درخت زندگی است.

بن‌مایه دیگری که در اساطیر ملل دیده می‌شود، این است که بیشتر وقتی که انسان موفق می‌شود به درخت زندگی دست یابد، ناگزیر است برای دستیابی به میوه آن با هیولا/ ماری بجنگد. الیاده در این باره می‌نویسد:

معنای این هم‌زیستی (انسان، درخت، و مار) روشن است: بی‌مرگی و جاودانگی دشوار به دست می‌آید و در درخت زندگی (یا در چشمه آب حیات) که در جایی دسترس‌ناپذیر واقع است (در انتهای زمین، در ژرفای اقیانوس، در سرزمین ظلمات، بر قله کوهی بس بلند، یا در «مرکز»ی) نهفته است؛ هیولایی (ماری) نگهبان درخت است و انسان که با کوشش‌های بسیار توانسته بدان نزدیک شود، باید با هیولا بستیزد و بر او چیره گردد تا به میوه بی‌مرگی دست یابد (۱۳۸۹: ۲۷۷).

یکی از نمونه‌های معروف این بن‌مایه، تلاش گیل‌گمش برای رسیدن به درخت زندگی است. گیل‌گمش در نهایت، موفق می‌شود گیاه زندگی را بیابد؛ اما مار از غفلت او بهره می‌برد و گیاه را می‌خورد (گیل‌گمش، ۱۳۸۹: ۱۷۵ - ۱۷۶).

در این قصه نیز مانند روایت‌های اساطیری، وقتی گرگی به درخت انار - درخت باروری - می‌رسد ناگزیر می‌شود اژدها را که نگهبان درخت است، درون غار زندانی کند تا بتواند از درخت میوه بچیند (درباره درخت زندگی، ر.ک: طاهری و سلطان‌مرادی، ۱۳۹۲: ۱ - ۱۵).

از سوی دیگر نکشتن اژدها و زندانی کردن او در غار، یادآور زندانی شدن ضحاک است. در متن *شاهنامه* نیز مانند این قصه عامیانه، ایزد سروش، فریدون را از کشتن ضحاک باز می‌دارد. در متون پهلوی در این باره آمده است: «فریدون اژی‌دهاک را خواست بکشد. هرمزد گفت که اکنون مکش، چه زمین پر خرفستر شود» (شایست ناشایست، ۱۳۹۰: ۲۴۸؛ مزدآپور، ۱۳۷۸: ۲۹). در قصه شفاهی سخنی درباره چرایی نکشتن ضحاک به‌میان نیامده است؛ اما سروشی غیبی تأکید می‌کند که به اژدها آسیب وارد نشود.

۵-۷. نقش ایزد سروش در قصه

سروشی غیبی در این قصه نقش راهنما و هدایتگر قهرمان قصه را برعهده دارد. ایزد سروش که در این قصه، به‌نام سروشی غیبی شناخته می‌شود، در دو بخش روایت حضور دارد: در بخش نخست داستان، گرگی را راهنمایی می‌کند که چگونه خود را به درخت انار برساند. در بخش دوم داستان، تا خان پنجم دخالتی در روند داستان و هدایت گرگی ندارد؛ اما در خان ششم که گرگی ناامید شده است و توان عبور از رودخانه را در خود نمی‌بیند، برای بار دوم به خواب گرگی می‌آید و چگونگی گذر از رود را به او می‌گوید. سروش در این قصه، در بزنگاه‌های داستانی ظاهر می‌شود و یاریگر قهرمان داستان است. سروش از ایزدان معدودی است که در گاهان از او یاد شده است (درباره سروش ر.ک: راشد محصل، ۱۳۸۲: ۱۵؛ یشت‌ها، ۱۳۷۷: ۱۱۶؛ یسنا، ۱۳۷۷: ۷۵؛ ویسپرد، ۱۳۸۱: ۵۹؛ رضی، ۱۳۴۶: ۷۵۹؛ گات‌ها، ۱۳۷۸: ۵۲).

۶. نتیجه

بررسی بن‌مایه‌های اساطیری قصه «درخت زندگی» نکاتی که آورده می‌شود را آشکار می‌کند: ۱. یکی از محوری‌ترین بن‌مایه‌های اساطیری قصه، تلاش قهرمان برای نجات عوامل زایش، گاو و دختر است که در بند بودن آن‌ها سبب شده است هفت سال قحطی به‌وجود بیاید. بلافاصله پس از نجات عوامل زایش، قحطی به پایان می‌رسد و دوباره همه جا سبز و خرم می‌شود. در دیگر روایت‌های اساطیری، تنها یکی از عوامل زایش

دریوند است؛ در این قصه افزون بر زن و گاو که آشکارا ربوده شده‌اند، نشانی از ابرها هم نیست و به نظر می‌رسد به گونه‌ای غیرمستقیم به ربوده شدن آن‌ها اشاره داشته باشد. ۲. بن‌مایه باروری زن به وسیله درخت یا گیاه که در اساطیر ملل نمونه‌های فراوانی دارد، در این قصه به وسیله میوه درخت انار انجام می‌شود. ۳. گرگی، قهرمان قصه، در راه بازگشت به سوی خانه از شش‌خان می‌گذرد: در خان نخست، با حیل‌گری دیو را شکست می‌دهد و گاو - که در قصه هم توت‌م است و هم عامل زایش - را نجات می‌دهد. در خان دوم، از دشتی پر از برف می‌گذرد که در این خان، کار ویژه‌ای از او نمی‌بینیم. در خان سوم، با زن جادو روبه‌رو می‌شود که ناخواسته و با کلام مقدس، جادوی او را باطل می‌کند و سپس او را می‌کشد. در خان چهارم، گرگی، عامل دیگر زایش - دختر - را از چاه بیرون می‌آورد و در نبرد با دیو به منزله عامل بدی و رباینده عامل زایش به نبرد می‌پردازد که در این خان ورز او با ضربه لگدی دیو را از میان بر می‌دارد. در خان پنجم، قهرمان قصه بر سر دوراهی شیر و اژدها قرار می‌گیرد و خلاف دیگر روایت‌های حماسی، راه آسان‌تر، یعنی گذر از اژدها را برمی‌گزیند. در این خان گرگی به شیوه افراسیاب در خان چهارم، از سد اژدها می‌گذرد. در خان ششم نیز گرگی و همراهانش به رودخانه عمیقی می‌رسند که به راهنمایی ایزد سروش و به برکت وجود پسر، از آب می‌گذرند. ۴. درخت زندگی در این قصه مانند دیگر روایت‌های اساطیری در مرکز و محور جهان قرار دارد. این درخت، همچون دیگر روایت‌ها، نگهبانی دارد که قهرمان قصه ناچار است با او مبارزه کند. گرگی برای رسیدن به میوه این درخت ناچار می‌شود نگهبان درخت - اژدها - را به راهنمایی ایزد سروش در غار زندانی کند. ۵. ایزد سروش که با نام سروشی غیبی در داستان ظاهر می‌شود، در بزنگاه‌های داستان یاریگر و راهنمای قهرمان قصه است. به دیگر سخن، همه اتفاقات مهم قصه به راهنمایی و هدایتگری او انجام می‌شود. ۶. عدد هفت تنها عددی است که در داستان بارها تکرار می‌شود؛ همه رخداد‌های داستان در هفت روز و هفت شب رخ می‌دهد. ۷. گل‌نسا، همسر قهرمان داستان، برای رسیدن به مراد، به درخت انجیر دخیل می‌بندد؛ هر چند به مقصود نمی‌رسد. این سنت در میان برخی ملت‌های دیگر نیز رایج است؛ افزون بر اینکه درخت انجیر در میان برخی از اقوام، نماد باروری است.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای آشنایی خواننده با گویش راوی، آوانویسی بخشی از قصه در ادامه آمده است:

A u qadimala ya zano suari beden ke esmesu gorgio golnesa bi. Anala va xubio xisi poy ham zendeyi sumiki. Ya ci faqad sunabi, unam baca bi. A malo ci doya ham ya varzei subi ke sol samiza vo ya qafize zamini. Nazike de ya bonei kataki bi ke har ka ya ci ti deles bi, misei ya lakei savamiba:s. ya eddei ham misten zires ya ci sumikost ta zeltar a una ke sumeyis berasen. Golnesa can vela bisteas esbasesa, ama bi foyda! Uvala ham dib varzasu yaki naxavar ezdozedesa. A hokme xoda a ruzi ke varza doz esbo, da kasi ham kesto kal esnaki. Ya toke baruni ham gel esnager.

Kolasa ya can Sali gozast ta ana ke gorgi ya sow ya xow ajibi ezdi. Gorgi ati xow ezdi ke sorusi qeibi ya dunei nari ezda a golnesa. Kome golnesa hami ke esxowa amei a bal. gorgi a xow paras.

۲. این قصه دارای چندین بن‌مایه متفاوت است. همین امر سبب شده است که در عین متفاوت بودن به قصه‌ها و داستان‌های اساطیری بسیاری شبیه باشد. برای نمونه، قصه «بی‌بی برگ گل» و «نیم‌لنگ» در قصه‌های هرمزگان (قتالی، ۱۳۸۹: ۴۹؛ سعیدی، ۱۳۸۶: ۱۶۶) از دید بارداری به‌وسیله میوه انار بسیار شبیه به این قصه هستند. از برخی جهات - جایگاه دیو در قصه - نیز این قصه به قصه‌های «ملک‌جمشید و دیو سیب دزد» (قصه‌های مشلی گلین خانم، ۱۳۸۸: ۳۳) و «نمکی» (صبحی مهتدی، ۱۳۸۷: ۱/ ۲۶۷). شباهت دارد.

۳. نام قهرمان قصه «گرگی»، تلفظ محلی نام گرگین است. البته، این نکته نیز گفتنی است که در بسیاری از قصه‌های ایرانی گرگ نقشی کلیدی دارد (در این باره ر.ک: مارزلف، ۱۳۹۱: ۵۶ - ۵۷).

۴. این قصه در طبقه‌بندی قصه‌ها در کد ۷۰۶ جای می‌گیرد (ر.ک: مارزلف، ۱۳۹۱: ۱۴۴).

۵. توتم معمولاً «حیوانی است خوردنی، بی‌آزار، خطرناک یا وحشت‌آور که با همه گروه رابطه ویژه‌ای دارد ... در وهله نخست جدّ گروه و در درجه دوم حامی و نگهبان آن است و برای آنان پیام غیبی می‌فرستد» (فروید، ۱۳۶۳: ۱۹). البته، در مواردی هم توتم گیاه است.

۶. نگارنده از میان دو نگارش خان و خوان، نگارش نخست را برگزیده است. در میان پژوهشگران درباره گونه درست نگارش اختلاف‌نظر وجود دارد (در این باره ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۸: ۱ - ۲۷؛ محجوب، ۱۳۷۱: ۹۷؛ دوست‌خواه، ۱۳۸۰: ۳۲۹؛ کزازی، ۱۳۸۴: ۵۶۰).

منابع

- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۸). «هفت‌خان پهلوان». نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان. ش ۲۲. صص ۱ - ۲۷.
- اسماعیل‌پور، ابوالقاسم (۱۳۸۷). اسطوره آفرینش در آیین مانی. تهران: کاروان.

سال ۸، شماره ۳۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۹ - دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه

- الیاده، میرچا (۱۳۸۹). رساله در تاریخ ادیان. تهران: سروش.
- انصاری زهرا و همکاران (۱۳۹۳). «بررسی و طبقه‌بندی انگاره اساطیری درخت - مرد در قصه‌های عامیانه هرمزگان». ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. س ۱۰. ش ۳۶. صص ۶۵-۳۵.
- برن، لوسیا و همکاران (۱۳۸۴). جهان اسطوره‌ها. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۴). از اسطوره تا تاریخ. تهران: چشمه.
- پرون، استیوارد (۱۳۸۱). اساطیر رم. ترجمه محمد باجلان فرخی. تهران: اساطیر.
- پورخالقی چترودی، مهدخت (۱۳۸۰). «درخت زندگی و ارزش فرهنگی و نمادین آن در باورها». مطالعات ایرانی. ش ۱. صص ۸۹ - ۱۲۶.
- تواضعی، رسول (۱۳۷۳). «نقش و تأثیر عدد هفت در شاهنامه فردوسی». ادبستان. ش ۵۲. صص ۴۰ - ۴۷.
- جلالی نایینی، سید محمدرضا (۱۳۷۲). تحقیق و ترجمه و مقدمه گزیده سروده‌های ریگ‌ودا. تهران: نقره.
- چالاک، سارا (۱۳۹۷). «ایزدبانوان اساطیری در قصه‌های عامیانه». پژوهش زبان و ادبیات فارسی. ش ۴۹. صص ۴۹ - ۷۰.
- حیدری، مرتضی (۱۳۹۶). «تبیین و تحلیل بن‌مایه‌های اساطیری در ساختار قصه ماه‌پیشانی». فنون ادبی. س ۹. ش ۱. صص ۱۴۳ - ۱۶۰.
- دادگی، فرنیغ (۱۳۸۹). بندهش. به‌کوشش مهرداد بهار. تهران: توس.
- دوبوکور، مونیک (۱۳۷۶). رمزهای زنده جان. ترجمه جلال ستاری. تهران: مرکز.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۸۰). حماسه ایران، یادمانی از فراسوی هزاره‌ها. تهران: آگه.
- راشد محصل، محمدتقی (۱۳۸۲). سروش یسن. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- راماین (۱۳۵۰). به‌کوشش عبدالودود اظهر دهلوی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- رضی، هاشم (۱۳۴۶). فرهنگ نام‌های اوستا. تهران: فروهر.
- روح‌الامینی، محمود (۱۳۶۱). «عدد هفت در اساطیر و ادیان». چیستا. ش ۸. صص ۱۰۰۹ - ۱۰۱۳.
- سجادی راد، سید کریم و صدیقه سجادی راد (۱۳۹۰). «بررسی تطبیقی اسطوره گاو در اساطیر مختلف». مطالعات ادبیات تطبیقی. س ۵. ش ۱۹. صص ۲۹ - ۴۴.

تبیین و تحلیل بن‌مایه‌های اساطیری در قصه «درخت زندگی» _____ عظیم جبار ناصرو

- سرکاراتی، بهمن (۱۳۸۵). *سایه‌های شکارشده*. تهران: طهوری.
- سعیدی، سهراب (۱۳۸۶). *افسانه‌های هرمزگان*. قم: سلسال.
- سیپک، ییری (۱۳۸۴). *ادبیات فولکلور ایران*. ترجمه محمد اخگری. تهران: سروش.
- شایست‌نشیست (۱۳۹۰). آوانویسی و برگردان کنایون مزداپور. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شوالیه، ژان و آلن گریبان (۱۳۷۸). *فرهنگ نمادها*. ج ۲. ترجمه سودابه فضایی. تهران: جیحون.
- شهریارنامه (۱۳۷۷). به‌کوشش غلامحسین بیگدلی. تهران: پیک فرهنگ.
- صبحی مهدی، فضل‌الله (۱۳۸۷). *قصه‌های صبحی*. تهران: معین.
- طاهری، صدرالدین و زهره سلطان‌مرادی (۱۳۹۰). «گیاه زندگی در ایران، میان‌رودان و مصر باستان». *هنرهای زیبا - هنرهای تجسمی*. ش ۵۴. صص ۹۵ - ۱۰۷.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۴). *شاهنامه*. ج ۱ و ۳. به‌کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: سخن.
- فروید، زیگموند (۱۳۶۳). *توتم و تابو*. ترجمه ایرج باقرپور. تهران: نشر مرکز.
- فریزر، جیمز جورج (۱۳۸۷). *شاخه زرین*. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: آگاه.
- قتالی، عبدالجلیل (۱۳۸۹). *هفتاد افسانه از افسانه‌های بندرخمیر*. شیراز: ایلاف.
- *قصه‌های مشدی گلین‌خانم* (۱۳۸۸). گردآوری الول ساتن. تهران: نشر مرکز.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۱). *نامه باستان*. تهران: سمت.
- کوشش، رحیم و امیررضا کفاشی (۱۳۹۰). «بررسی تطبیقی نمادینگی عناصر طبیعت در شاهنامه». *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*. س ۷. ش ۲۴. صص ۱۲۹ - ۱۵۶.
- *گات‌ها* (۱۳۷۸). به‌کوشش ابراهیم پورداوود. تهران: اساطیر.
- گریمال، پی‌یر (۱۳۶۷). *فرهنگ اساطیر یونان و روم*. ترجمه احمد بهمنش. تهران: امیرکبیر.
- گیل‌گمش (۱۳۸۹). برگردان احمد شاملو. تهران: چشمه.
- مادح، قاسم (۱۳۸۰). *جهانگیرنامه*. به‌کوشش ضیاءالدین سجادی. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی.
- مارزلف، اولریش (۱۳۹۱). *طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی*. ترجمه کیکاووس جهان‌داری. تهران: سروش.
- محجوب، محمدجعفر (۱۳۷۱). *آفرین فردوسی*. تهران: مروارید.

سال ۸، شماره ۳۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۹ - دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه

- محسنی، مرتضی و مریم ولی‌زاده (۱۳۹۰). «بن‌مایه‌های توتیسم در قصه‌های عامیانه ایران». *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*. س ۷. ش ۲۳. صص ۱۱۲ - ۱۳۷.
- مزدآپور، کتایون (۱۳۷۸). *داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گل‌شاه و متن‌های دیگر* (بررسی دست‌نویس م. / او ۲۹). آوانویسی و برگردان از متن پهلوی. تهران: آگاه.
- مظفریان، فرزانه (۱۳۹۱). «اسطوره و قصه‌های عامیانه». *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*. ش ۲۲. صص ۲۱۳ - ۲۴۷.
- وارنر، رکس (۱۳۸۹). *دانش‌نامه اساطیر جهان*. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: اسطوره.
- والی، زهره (۱۳۷۹). *هفت در قلمرو فرهنگ بشری*. تهران: اساطیر.
- ویسپرد (۱۳۸۱). *به‌کوشش ابراهیم پورداوود*. تهران: اساطیر.
- هومر (۱۳۷۰). *ایلیاد*. ترجمه سعید نفیسی. تهران: علمی و فرهنگی.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۶). *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- یسنا (۱۳۷۷). *به‌کوشش ابراهیم پورداوود*. تهران: اساطیر.
- یشت‌ها (۱۳۷۷). *به‌کوشش ابراهیم پورداوود*. تهران: اساطیر.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۸). *انسان و سمبول‌هایش*. ترجمه محمود سلطانیه. تهران: جام.

The Analysis of Mythical Motifs in the Tale *Tree of Life*

Azim Jabbareh Naserou¹ *

1. Assistant Professor of Persian Language and Literature, Jahrom University.

Received: 24/07/2019

Accepted: 26/01/2020

Abstract

A detail study of the tales can provide a rich understanding of beliefs, thoughts, way of living, totems, myths, and the old patterns of a nation. A good example of such tales which has never been recorded in any written source is the tale *Tree of Life* common in Kohmare Sorkhi area of Fars province in Iran. This tale is, somehow, intermingled with mythical motifs; therefore, it is difficult to determine the accurate boundary between tale and myth. The aim of the study, however, is to investigate these motifs in this tale. To accomplish this, this tale was registered and recorded out of different narrators borrowing a field method study as the research method; secondly, the mythical motifs were addressed with an analytical-descriptive method. The findings of the study showed that several main motifs formed the fundamental pivots of the tale: 1) the hero of the tale saves the sources of birth- cow, girl, and rain-producing clouds- from the evil forces, and restores happiness and safety, 2) the hero and his companions overcome the six adventures to return home, 3) the hero of the tale moves towards the tree of life- pomegranate tree- which is at the center of the world and plucks the fruit after imprisoning the guard of the tree, 4) the pomegranate and fig trees are posed as fertility symbols in the tale. The myth of fertility and the attempt of the hero to reach the fertility fruits is one of the main pivots of the story, and 5) the oracle appears in the role of the guide and leader of the hero.

Keywords: Pomegranate; fertility; Tree of Life; evil; oracle; six adventures; cow

*Corresponding Author's E-mail: azim_jabbareh@yahoo.com

